

نقد بر تقسیم‌بندی دوگانه توحید از ابن تیمیه و وهابی‌ها:

احیای شمشیر تکفیر خوارج در غلاف جدید

محمد عمر جويا، حوت ۱۴۰۲

چکیده:

- * نسبت دادن «توحید ربوبیت» به بت‌پرستان و مشرکین مکه، یا اینکه آن‌ها «اقرار ورزنده به توحید ربوبیت» وصف کردند، ناقض اصول دین بوده و خلاف چندین آیت قرآن مجید تمام می‌شود.
- * اختصاص بخشیدن مرز کفر و ایمان به «توحید الوهیت» - که به زعم ابن تیمیه دربرگیرنده عبادات می‌باشد - بازگویی عقیده خوارج است که ترک فرض و ارتکاب گناه را سبب کفر می‌دانستند.
- * تقسیم کردن توحید به «توحید ربوبیت» و «توحید الوهیت» خلاف اصول پذیرفته‌شده اهل سنت است، به‌ویژه اصولی که از جانب امام ابوحنیفه بر اساس نصوص دینی تثبیت گردیده‌اند.

الف. تقسیم‌بندی توحید از جانب ابن تیمیه

ابن تیمیه در آثار متعدد خود از تقسیم‌بندی توحید به دو نوع (و بعضاً به سه نوع) یاد می‌کند. بگونه نمونه سه مقطع از سخنان او را در توضیح این مسئله نقل می‌کنم:

«متکلمین از مذاهبی که به اضطراب و شک‌ورزی دچار اند، و در بعضی مواضع از حق کنار می‌روند و پیروی هوا را می‌کنند - که در ذم آن‌ها علمای ملت و ائمه دین نوشته‌اند - در معرفت شان از ادله عقلی که خداوند در کتابش یاد کرده قاصر گشتند. آن‌ها به راه‌های دیگر بدعت و باطل روی آوردند و از بعضی [سخنان] حق که در میان شان مشترک بود بیرون رفتند، و به بعضی [سخنان] باطل مبتدع داخل گشتند. آن‌ها از [فهم] توحید خارج شدند، یعنی از توحید الهیت و اثبات حقائق اسماء الله و صفات او. آن‌ها از توحید، تنها توحید ربوبیت را شناختند، که عبارت از اقرار کردن به اینست که الله خالق و رب همه چیزهاست. این توحید همانست که مشرکان نیز به آن اقرار می‌ورزیدند چنانکه خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ «و اگر از ایشان بپرسی: کیست که آسمان‌ها و زمین را آفرید؟ یقیناً می‌گویند الله» [لقمان: ۲۵]. و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ «سَبِّحُوا لِلَّهِ» «بگو: کیست پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش عظیم؟ خواهند گفت که: از الله» [المؤمنون: ۸۶-۸۷]. و درباره آن‌ها می‌گوید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ «و اکثر ایشان به خدا ایمان نمی‌آورند، مگر در حالی که با وی شریک می‌گیرند» [یوسف: ۱۰۶]. گروهی از سلف گفتند: اگر از آن‌ها پرسیده شود که آسمان‌ها و زمین را کی آفرید؟ می‌گویند که الله، ولی با آن هم معبودان دیگری را پرستش می‌کنند. بی‌گمان توحیدی که خداوند به بندگان خود امر

کرده است **توحید الوهیت** است که متضمن توحید ربوبیت می‌باشد، تا آنکه خداوند یکتا را عبادت کنند و با او چیزی را شریک قرار ندهند.» (منهاج السنة، ج ۳، ص ۲۸۸-۲۹۰)

«متکلمینی که در کتب کلام از توحید بحث می‌کنند، هدف شان این بوده که توحید را سه نوع سازند: پس گفتند که او تعالی: [۱] در ذات خود یکتاست چنانکه ذات او تقسیم‌ناپذیر است، [۲] در صفات خود یکتاست که هیچ چیزی شبیه او نیست، و [۳] در افعال خود یکتاست که هیچ شریکی ندارد.... آن‌ها پنداشتند که همین توحید [در قرآن] مطلوب بوده، و همین معنی لا إله إلا الله است. آن‌ها الهیت را به معنی قدرت داشتن بر آفرینش حمل کردند، درحالی‌که مشرکین عرب - که محمد ﷺ به آن‌ها مبعوث گردید - در این [معنی] با او مخالفت نورزیدند، بلکه آن‌ها اقرار می‌ورزیدند که الله خالق همه چیزهاست. آن‌ها همچنان بر قدرت داشتن او اقرار می‌ورزیدند، ولی با این هم مشرک بودند.... پس روشن شد که آنچه را که [متکلمین] توحید نامیدند، در آن [معنی] بعضی حق است و بعضی باطل است، و مشرکین به همه این‌ها اقرار می‌کردند و بازهم از شرکی که در قرآن از آن یاد شده خارج نگشتند، و پیامبر ﷺ با آن‌ها جنگید. بلکه لا بُد آن‌ها اعتراف می‌کردند که «لا إله إلا الله». مراد [اصلی] از «الله» قادر بودن بر آفرینش نیست، آنگونه که متکلمین پنداشته‌اند.... بلکه «الله» حقیقی آنست که مستحق عبادت کردن باشد، زیرا الله [لفظاً] به معنی مألوه [یعنی معبود] است نه به معنی آله [یعنی پاینده و بلندمرتبه]. پس توحید همانا عبادت کردن الله یکتا - که او را شریکی نیست - می‌باشد.» (مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۹۸-۱۰۱)

«**توحید ربوبیت** اقتضا می‌کند که [اقرار شود] او سبحانه کسی است که از وی سؤال [و گدایی] می‌شود، به او دعا می‌شود، و بر او توکل ورزیده می‌شود. این سبب و دلیل توحید الهیت است، چنانکه در مقابل مشرکین در قرآن به آن استدلال شده است. زیرا مشرکین کسانی بودند که به این توحید - یعنی توحید ربوبیت - اقرار می‌ورزیدند، ولی با این هم با الله شریک می‌گرفتند.... **توحید الهیت** عبارت از عبادت کردن خدای یکتا و بدون شریک است، و اینکه او را تنها با آنچه که او دوست دارد و با آن خشنود است عبادت کنیم.... این [نوع] توحید فرق‌گذارنده میان موحدین و مشرکین است.... اما توحید ربوبیت، مشرکان نیز به آن اقرار داشتند ولی بازهم معبودان دیگر را با الله پرستش می‌کردند، و آن‌ها را همانگونه دوست داشتند که الله را دوست داشتند.» (مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۷۷-۳۸۰)

عین همین سخنان را محمد ابن عبدالوهاب نیز در رساله‌های خود تکرار کرده است. او بر اساس همین نظریه ابن تیمیه، قواعد عملی را برای توجیه/تجویز کشتار مسلمانانی که - به زعم ابن عبدالوهاب - در توحید با مشرکان یکسان باشد طرح می‌کند:

«قاعده نخست اینست که بدانی: با کافرانی که رسول الله ﷺ قتال کرد کسانی بودند که الله را می‌شناختند و او را تعظیم می‌کردند، حج و عمره را ادا می‌کردند، و می‌پنداشتند که بر دین ابراهیم خلیل الله استند. آن‌ها شهادت می‌دادند که هیچ کسی نمی‌آفریند و روزی نمی‌دهد و تدبیرکننده امور نیست بجز الله یکتا که او را شریک نیست، چنانکه الله متعال فرمود: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [یونس: ۳۱] تا اخیر آیت. چون این را دانستی که کفار به همه این‌ها شهادت می‌دادند، پس بدان که قاعده دوم اینست که: آن‌ها از صالحین - مانند ملائکه، عیسی، عزیر، و دیگران - استدعا می‌کردند، و هر یک ازین‌ها را که به چیزی منسوب بودند الهه (معبود) می‌نامیدند. منظور شان ازین سخن این نبود که گویا آن‌ها خالق

یا روزی دهنده بودند، بلکه می‌گفتند که ملائکه و عیسی شفاعت‌کنندگان ما نزد الله استند.» (الرسائل الشخصية، ص ۱۲۴-۱۲۵)

ابن باز، از علمای معاصر وهابی سلفی، عصاره نظریات ابن تیمیه و عقائد وهابی‌ها را در باب انواع توحید اینگونه تعریف می‌کند:

- «توحید ربوبیت: عبارت از ایمان داشتن به الله با صفات فعلی‌اش چون خلقت، رزق، تدبیر امور، و مانند اینها، و اینکه مشیت او نافذ است و قدرت او کامل است..... اما توحید الوهیت عبارت از توحید الله به افعال خودت است تا او را با عبادت اختصاص بدهی، همچون نماز، روزه، دعا، نذر، زکات، حج و غیره.»^۱
- «توحید ربوبیت: همانست که مشرکین به آن اقرار می‌کردند، و آن عبارت از ایمان داشتن بنده بر اینست که الله خالق روزی دهنده است.... و توحید الوهیت: عبارت از عبادت کردن است، زیرا الله با عبادت تخصیص می‌یابد و همین معنی لا اله الا الله است، یعنی معبود برحق جز الله نیست.»^۲

ب. نقد بر توصیف مشرکان بحیث «اقرارکننده به توحید ربوبیت»

۱: اقرار به وجود خداوند (بدون نفی معبودان باطل) به معنی اقرار به توحید نیست.

توحید به معنی ایمان به وحدانیت و یگانگی خداوند متعال است، و تنها آنکس «اقرارورزنده به توحید» وصف شده می‌تواند که هیچ خدای دیگری را در خلقت، قدرت و ربوبیت شریک و انباز خداوند متعال نپندارد، چنانکه در سوره اخلاص پروردگار متعال توحید را بما بیان کرده است. محض اعتراف کردن به وجود الله متعال، بدون اینکه معبودان باطل دیگر نفی گردند، به معنی توحید بوده نمی‌تواند. اما ابن تیمیه بارها می‌گوید که «مشرکان اقرارورزنده به توحید ربوبیت» بودند. او به آیات ذیل استناد می‌ورزد که پروردگار متعال با اشاره به مشرکان می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ ۖ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۖ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ «بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ آیا کیست که مالک شنوایی و بینایی [شما] است؟ آیا کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آرد و مرده را از زنده بیرون می‌آرد؟ و کیست که کار را تدبیر می‌کند؟ پس ایشان بزودی خواهند گفت: الله. بگو: پس چرا نمی‌ترسید؟» [یونس: ۳۱].

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ «و اگر از ایشان پرسی: کیست که آسمان‌ها و زمین را آفرید؟ یقیناً می‌گویند «الله». بگو: همه ستایش از آن خدا است، اما اکثر ایشان نمی‌دانند» [لقمان: ۲۵].

یگانه چیزی که از ظاهر آیات فوق استنباط می‌شود اینست که آن‌ها به وجود خداوند و قدرت و خلقت او اقرار ورزیدند، نه اینکه آن‌ها معبودان باطلی را که صاحب نفوذ در قدرت و ربوبیت در پهلوی خداوند می‌دانستند نفی کرده باشند. در این دو آیت فوق قطعاً اشاره نشده که مشرکان گفته باشند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، یعنی هیچ دلالتی بر «توحید» (تصدیق یگانگی خداوند) نیامده است.

^۱ فتوای نشر شده در سایت ابن باز تحت عنوان «بیان انواع التوحید والفرق بینها».

^۲ فتوای نشر شده در سایت ابن باز تحت عنوان «ما أقسام التوحید، وهل لا بد للإنسان أن يعرفها؟».

مثال اعتراف کردن مشرکان در این دو آیت فوق به آن می‌ماند که شخصی زمینی را خریده باشد و بلندمنزلی را در آن آباد کرده باشد، ولی مردم آن کوچه پندارند که او دو تن از فرزندان خود را در ملکیت و دارایی خویش شریک ساخته است. حالا اگر از مردم کوچه پرسیده شود کیست که این زمین را خریده و بلندمنزل را آباد کرده، مردم نام همان شخص اول را خواهند گرفت. از این جواب شان، تنها استنباطی که شده می‌تواند اینست که مردم آن شخص را می‌شناسند و به ملکیت او در آن کوچه اقرار می‌ورزند، نه اینکه در ملکیت او فرزندان او را شریک نمی‌پندارند.

امام‌الهدی ابومنصور ماتریدی در تفسیر آیت ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ [الکافرون: ۵] نسبت دادن توحید را به مشرکان مردود دانسته می‌گوید:

«هر شخصی که کسی دیگر را در در پرستش خداوند سبحانه و تعالی شریک گیرد، یا او را به این امید بپرستد که وی را به خدای تعالی به جایگاهی نزدیک می‌گرداند، او پرستنده خداوند متعال نیست و موحد او نمی‌باشد. زیرا آنانی که بت‌ها را به این امید می‌پرستیدند که شفاعت شان را کنند یا آن‌ها را به خداوند به جایگاهی نزدیک گردانند، [پروردگار متعال] خبر می‌دهد که آن‌ها به او تعالی تقرب نمی‌ورزند و او را موحد و پرستنده نیستند.» (تأویلات القرآن، ج ۱۷، ص ۳۵۲)

همچنان، شمس الأئمه سرخسی در شرح سخنان امام محمد شیبانی می‌نویسد:

«بت‌پرستان به خداوند متعال اقرار می‌ورزیدند، چنانکه خدای تعالی فرموده است: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ «اگر از ایشان بپرسی: کی آن‌ها را آفرید؟ یقیناً می‌گویند: الله» [الزخرف: ۸۷]، ولیکن آن‌ها به وحدانیت [و یگانگی] خداوند متعال اقرار نمی‌ورزیدند، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾ «چون به آن‌ها گفته می‌شد که نیست هیچ معبودی جز خدا، تکبر می‌ورزیدند» [الصفات: ۳۵]، و از آن‌ها بما خبر می‌دهد که گفتند: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ «آیا او خدایان را خدای یکتا قرار داده؟ این واقعاً چیز شگفت‌انگیزی است» [ص: ۵].» (شرح السیر الکبیر، ص ۱۵۰)

۲. توصیف کردن مشرکان بحیث «اقرارورزنده به توحید ربوبیت» مغالطه‌آمیز است.

صرف نظر از بحث بالا و صرف نظر از سائر ملاحظات که در این نقد یا مقاله مطرح می‌گردد، اینکه ابن تیمیه می‌گوید که مشرکان به توحید ربوبیت اقرارورزنده بودند «(قَالَ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا يَقْرُونَ بِهَذَا التَّوْحِيدِ، تَوْحِيدَ الرَّبُوبِيَّةِ،» مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۷۷)، این جمله در ذات خودش از لحاظ منطقی دچار مغالطه و تناقض است.

در علم منطق، در مبحث تعاریفات و نیز در مبحث قضایا، درباره مغالطه‌ها و تناقض‌ها بحث‌هایی دارند. یکی از مغالطه‌ها اینست که یک «کلی» با کلی متباین (متضاد) یا با نقیض آن متساوی یا صدق‌کننده تعریف گردد. مثلاً اگر گفته شود که: «مرد سیاه‌پوست سفیدرنگ است». این تعریف مغالطه است، زیرا «سیاه‌پوست بودن» خودش متباین/متضاد با «رنگ سفید داشتن» است، و ممکن نیست که این دو با هم وحدت داشته باشند و یکی بر دیگری صدق کند.

به عین ترتیب، لفظ «مشرک» در تباین و تناقض با «موحد» قرار دارد. اینکه ابن تیمیه می‌گوید: «مشرکین اقرارورزنده به توحید ربوبیت بودند»، این جمله مغالطه و متناقض است. حالا اگر کسی در پاسخ بگوید که منظور ابن تیمیه از «توحید ربوبیت» اثبات توحید نیست بلکه «توحید ربوبیت همانا اقرار کردن به اینست که الله خالق و رب همه چیزهاست» (منهاج السنه، ج ۳، ص ۲۸۹)، من می‌پرسم که پس چه نیازی وجود داشت که ابن تیمیه لفظ «توحید ربوبیت» را بجای «ربوبیت» بکار ببرد؟ چرا ابن تیمیه تنها با اینکه «مشرکان اقرارورزنده به ربوبیت الله متعال بودند» اکتفا نورزید بلکه لفظ توحید را نیز به آن‌ها اضافه نمود؟

من فکر می‌کنم که محال است ابن تیمیه متوجه این باریکی نشده باشد، و بجای اینکه در تعریف توحید می‌گفت که «اقرار کردن به اینست که الله خالق یکتا و رب یکتای همه چیزهاست»، او مفهوم توحید و یگانگی را از تعریف حذف می‌کند. درحالی‌که درست‌تر این بود که او حین اثبات معرفت مشرکان از ربوبیت الله متعال، قطعاً لفظ «توحید» را بکار نمی‌برد. اینکه چرا ابن تیمیه همواره لفظ «توحید ربوبیت» را برای مشرکان بکار می‌برد، دلیل آن را در اخیر این مقاله توضیح می‌دهم.

۳: مشرکان معبودان خود را در قدرت و خلقت نیز شریک خداوند می‌دانستند.

ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب استدلال می‌ورزند که مشرکین الهه‌های خود را تنها و تنها وسیله تقرب به خداوند و شفاعت‌کنندگان به درگاه الله متعال می‌دانستند، نه اینکه آن‌ها الهه‌های خود را در قدرت و خلقت شریک خداوند دانسته باشند بلکه قدرت و خلقت را خاص از آن خداوند می‌پذیرفتند، پس مشرکان در «توحید ربوبیت» شامل بودند درحالی‌که شرک آن‌ها تنها در «توحید الوهیت» بوده است.

این درست است که مشرکان بت‌های خود را وسیله تقرب به خداوند می‌دانستند، زیرا پرورگار متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ «آنانی که جز او کسانی را دوست می‌گیرند و [می‌گویند] «ما این‌ها را پرستش نمی‌کنیم جز برای اینکه ما را به خداوند نزدیک‌تر گردانند» [الزمر: ۳]، و نیز اینکه آن‌ها بت‌های خود را شفاعت‌کنندگان به درگاه خداوند می‌دانستند چنانکه در قرآن مجید ذکر گردیده: ﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ «و می‌گویند: این‌ها نزد خداوند شفاعت‌گران ما استند» [یونس: ۱۸].

اما برعلاوه این دو دلیل، مشرکان معبودان خود را صاحب نفوذ در قدرت و خلقت نیز می‌پنداشتند و آن‌ها را در این دو امر شریک الله متعال می‌دانستند، چنانکه پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ﴾ «آیا شریکانی به خدا قرار دادند که مانند آفرینش او آفریده اند تا آفرینش بر ایشان مشتبه شده باشد؟» [الرعد: ۱۶].

امام نجم الدین نسفی می‌گوید: «این آیت می‌فرماید که: آیا مشرکان گمان کردند که بت‌ها چیزهایی را می‌آفرینند آنگونه که خدای تعالی می‌آفریند، تا اینکه پرستش بت‌ها را بخاطر قدرت آفرینش شان جائز ساختند؟!» (التیسیر فی التفسیر). امام بیضاوی می‌گوید: «آن‌ها شریکان آفریننده به خداوند مقرر نکرده بودند مگر تا آنگاه که خلقت بر ایشان مشتبه شد و گفتند: این‌ها همانند خلقت خداوند خلق می‌کنند، پس مستحق عبادت استند همانگونه که خداوند مستحق عبادت است» (أنوار التنزیل وأسرار التأویل). امام زاهد دروازجکی می‌گوید: «تا پوشیده شدی بدین کافران آفرینش خداوند و آفرینش بت: نتوانستندی این را از آن جدا کردن، تا گفتندی هر دو را می‌پرستیم» (لطائف التفسیر).

بنابراین، برعلاوه اینکه مشرکان بت‌های خود را وسیله تقرب به خداوند می‌انگاشتند و آن‌ها را شفاعت‌کنندگان به الله متعال می‌پنداشتند، آن‌ها را صاحب خلقت و آفرینش نیز می‌دانستند. بر این اساس، پیش ازینکه آن‌ها در عبادت آوردن خود مُشرک خوانده شوند، در اعتقاد خود در توحید - یا به اصطلاح ابن تیمیه در «ربوبیت» - نیز مشرک بودند، درحالی‌که ابن تیمیه آن‌ها را «اقرارورزنده به توحید ربوبیت» وصف می‌کند و ابن عبدالوهاب مشرکان و مؤمنان را در «توحید ربوبیت» مشترک می‌داند که هر دو سخن خطای محض و اشتباه فاحش است.

۴: شناخت یک مسئله لزوماً دلالت بر اعتقاد به آن ندارد.

به باور اهل سنت، توحید در حالتی به یک شخص نسبت داده می‌شود که او را بتوان مُعتقد و تصدیق‌کننده به آن وصف کرد، نه اینکه محض بخاطر شناخت وی از مفهوم توحید، توحید را به او نسبت داد. امام ابو منصور ماتریدی

در «کتاب التوحید» در نقد آرای جهم بن صفوان که ایمان را «معرفت و شناخت از الله متعال» تعریف کرده بود می‌نویسد:

«اصل در این [مسئله] بر اساس امر متعارف ثابت گردیده، و آن اینکه: کسی که در یک مسئله جاهل [و نادان] بود نمی‌توان او را به تکذیب وصف کرد، و کسی که عارف [و دانا] بود نمی‌توان او را به تصدیق در آن مسئله وصف کرد. لیکن معرفت [و شناخت] به تصدیق می‌تواند بکشاند و جهل [و نادانی] به تکذیب می‌تواند بکشاند. این «سبب» نامیده می‌شود نه [اثبات] حقیقت آن.» (کتاب التوحید، ص ۸۳۵)

دلیل این اصل در قرآن مجید بیان گردیده است. پروردگار متعال دربارهٔ مشرکان می‌فرماید:

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ «آن‌ها نعمت خداوند را می‌شناسند، و باز هم از آن انکار می‌ورزند، و اکثر ایشان کافر اند» [النحل: ۸۳].

در تفسیر این آیت، امام ابواللیث سمرقندی می‌گوید: «چنان است که اگر از ایشان پرسیده شود که این نعمات را کی خلق کرده؟ می‌گویند که: الله. اما از آن انکار می‌ورزند، یعنی رو می‌گردانند، ﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ یعنی: همه آن‌ها در توحید کافر می‌باشند» (تفسیر بحر العلوم). امام ابوالفتح غزنوی می‌گوید که: «مراد از قول پروردگار که فرمود ﴿ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾ اینست که آن‌ها با این [شناخت شان از نعمت الله] به توحید خدای تعالی استدلال شده نمی‌توانند» (تفسیر الفقهاء و تکذیب السفهاء). بعضی از مفسران گفته اند که منظور از انکار ورزیدن، عبادت آوردن به غیر نعمت‌دهنده است، یعنی علی‌رغم شناخت شان از نعمت الله، به غیر الله متعال - یعنی شریکان و بت‌های شان - عبادت می‌کنند (تفسیر بیضاوی). همچنان، بعضی از مفسران گفته اند که منظور از نعمت، محمد ﷺ است. یعنی، او را می‌شناختند که پیامبر خداست ولی از پذیرفتن وی انکار می‌ورزیدند. این نمایندگی از ستیزه‌جویی شان دارد، چنانکه پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ۖ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ «و از روی ستمگاری و تکبر از آن‌ها انکار وریدند گرچه در دل خویش آن را می‌دانستند. پس ببین که سرانجام مفسدان چه شد؟!» [النمل: ۱۴].

اصلی که از آیت ۸۳ سوره النحل استنباط می‌شود اینست که محض شناخت از یک مسئله و علم داشتن بر یک مسئله - بدون اینکه شخص به تصدیق آن مسئله بپردازد - لزوماً نمی‌تواند حقیقت آن مسئله را برای شخص به اثبات رساند. بنابراین، اینکه مشرکان و بت‌پرستان الله متعال را خالق جهان می‌گفتند دلیل بر این شده نمی‌تواند که نسبت توحید (یا به اصطلاح ابن تیمیه «توحید ربوبیت») را به آن‌ها ثابت سازیم.

در غیر آن، مؤمنان نیز بر «طاغوت» علم دارند و طاغوت (شیطان و نمادهای باطل) را می‌شناسند. آیا درست است که بگوئیم مؤمنان اقرارورزنده به طاغوت اند؟! درحالی‌که بنابر آیت مبارکه ذیل، لفظ مؤمن تنها به کسی بکار رفته می‌تواند که او را «انکارورزنده از طاغوت» وصف کنیم. خداوند متعال اشاره می‌کند که: ﴿فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾ «کسی که به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد» [البقره: ۲۵۶]. پس زمانی که نمی‌توانیم «مؤمن به الله» را در عین حال «مُقر به طاغوت» وصف کنیم، همچنان نمی‌توانیم مشرکان را «یُقررون بالتوحید الربوبية» (اقرارکنندگان به توحید ربوبیت) وصف کنیم آنگونه که ابن تیمیه به کرات ذکر می‌کند.

۵: کسی که به ربوبیت اقرار کند ولی به «مقتضای ربوبیت» اقرار نکند اقرارکنندهٔ کامل نیست.

نظر به تعریف ابن تیمیه، ربوبیت عبارت از خلقت، قدرت، رزق و تدبیر خداوند است. من می‌گویم که «مقتضای ربوبیت» نیز توحید و یگانگی خداوند در همهٔ این افعال و صفات است. زیرا اگر در خلقت و قدرت تدبیر، خدای دیگری بر علاوهٔ خداوند وجود می‌داشت، جهان و هستی هرگز آفریده نمی‌شد و مظهر ربوبیت او پدید نمی‌آمد، چنانکه

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ «اگر در این دو [آسمان و زمین] آفریننده‌ای جز خداوند می‌بود، بی‌گمان [نظام] هر دو بهم می‌خورد» [الانبیاء: ۲۲].

بر اساس اصولی که امام ابوحنیفه بما توضیح داده، این را می‌دانیم که اقرار به ربوبیت خداوند اگر با اقرار به مقتضای ربوبیت او همراه نباشد، به معنی اقرار حقیقی و و اقرار کامل نیست، بلکه مقرون به انکار است. امام ابومقاتل سمرقندی در کتاب «العالم والمتعلم» گزارش می‌دهد که او از امام ابوحنیفه (رض) پرسید: «در باره شخصی چه گویی که با توحید وصف گردد ولی او بگوید که من به محمد ﷺ کافر استم؟» امام ابوحنیفه در پاسخ او چنین توضیح می‌دهد:

«اینچنین بوده نمی‌تواند، و اگر کسی چنین هم باشد او را «کافر بالله» می‌نامیم و او را در اینکه می‌گوید که وی خدای تعالی را می‌شناسد کاذب می‌نامیم. دلیل بر کفر او به خداوند، کفرش به محمد است، زیرا هر که به محمد کفر می‌ورزد کسی است که به خداوند کفر ورزیده است..... خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ﴾ «و جز کافران [کسی دیگر] آیات ما را تکذیب نمی‌کند» [العنکبوت: ۴۷].... پس آنکه بپندارد که که خداوند را می‌شناسد و به محمد ﷺ کفر می‌ورزد، می‌توانیم استدلال ورزیم که او با کفرش به محمد به پروردگار انکار می‌ورزد.... مثال او شخصی است که می‌گوید: «من می‌شناسم که خدای تعالی حق است جز اینکه من اقرار نمی‌ورزم که این انسان مخلوق او باشد»، درحالی که ما می‌دانیم که این شخص دروغ می‌گوید زیرا اگر او واقعاً خداوند متعال را می‌شناخت این را هم می‌دانست که هر آنچه سوای اوست مخلوق او می‌باشد.» (العالم والمتعلم، ص ۲۰)

بنابراین، بر اساس این اصلی که امام ابوحنیفه توضیح داده است، کسانی که می‌گویند که خداوند را می‌شناسند و اقرار می‌ورزند که جهان مخلوق اوست ولی نمی‌پذیرند که او تعالی در الوهیت خویش یکتا و یگانه است، نمی‌توانیم آن‌ها را به شناخت توحید (یا به اصطلاح ابن تیمیه، اقرارورزنده به توحید ربوبیت) وصف کنیم. به همین خاطر، پروردگار متعال تنها از گفتار زبانی مشرکان یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَسَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ [یونس: ۳۱] و ﴿لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵].

۶. اصل اینست که سخنان کافران، منافقان و مشرکان حمل بر صدق و صداقت نمی‌گردند.

پروردگار متعال گفتار مشرکان را عموماً «کذب» می‌خواند. او تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ «بگو: زمین و آنچه در آن است از آن کیست؟ اگر شما می‌دانید؟! خواهند گفت: «از آن خداوند است» بگو: پس آیا پند نمی‌گیرید؟» [المؤمنون: ۸۴-۸۵]. در واقع، این اقرار کردن شان به الوهیت خداوند (و به تعبیر ابن تیمیه: به ربوبیت خداوند) بخاطر ضعف شان در استدلال ورزیدن در مقابل حجت و برهان حق است، و آن‌ها چاره‌ای جز این ندارند که تسلیم شوند و اقرار کنند که بلی الله است که جهان را آفرید. متعاقب همین آیات، خداوند متعال می‌فرماید که آن‌ها حتی در همین اقرار کردن شان نیز صادق نیستند، بلکه بنابر عدم تصدیق این سخن در قلب‌های شان دروغ گو می‌باشند. او تعالی می‌فرماید:

﴿بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ «بلکه ما برای ایشان حق را آورده ایم، و حقا که ایشان دروغ‌گویان استند» [المؤمنون: ۹۰].

افزون بر آن، خداوند متعال تصریح می‌بخشد که محض گفتن توحید بر زبان به معنی اثبات حقیقت توحید نیست، چنانکه می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ﴾ «کسانی که به زبان خود گفتند «ایمان داریم» ولی دل‌های شان ایمان نیاورده است» [المائده: ۴۱]. ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ «بادیه

نشینان گفتند «ایمان آوردیم»، بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید «گردن نهادیم» [الحجرات: ۱۴]. ﴿يَقُولُونَ بِالْإِسْنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [سرکشان از بادیه‌نشینان] چیزی را بر زبان می‌رانند که در دل‌های شان نیست» [الفتح: ۱۱]. بر این اساس، جائز نیست کسی را که تصدیق توحید در قلبش نباشد، توحید را به او نسبت بدهیم. به همین خاطر، پروردگار متعال زمانی که از مشرکان یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾ «ای مؤمنان، واقعاً مشرکان پلید اند» [التوبه: ۲۸]، در آیت بعدی شناخت توحید (ایمان) را از مشرکان متفی اعلام می‌دارد و می‌گوید: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ «جنگ کنید با کسانی که به خداوند ایمان ندارند» [التوبه: ۲۹]. درحالی که اگر شناخت مشرکان از الله متعال همانند شناخت مؤمنان از خداوند می‌بود - آنگونه که ابن تیمیه بارها و بارها تکرار می‌کند - نباید که پروردگار متعال ایمان را از آن‌ها نفی می‌نمود.

آیت مبارکه ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ «و اکثر ایشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر در حالی که با وی شریک می‌گیرند» [یوسف: ۱۰۶] که ظاهراً لفظ «ایمان» برای مشرکان بکار برده شده - و ابن تیمیه به آن استناد ورزده است - باید با در نظر داشت چهار آیت قبلی‌ای که در بالا تذکر دادم فهم گردد. امام ابومنصور ماتریدی در تفسیر این آیت می‌گوید که: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ﴾ بلسانهم ﴿إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ بقلوبهم، یعنی: آن‌ها بر زبان به خدا ایمان نمی‌آورند درحالی که در قلب‌های شان مشرک اند» (تأویلات القرآن). همین تفسیر اکثریت مفسرین اهل سنت ازین آیت است. در بعضی از روایات از ابن عباس (رض) نقل شده که می‌گوید این آیت دربارهٔ مشبهه می‌باشد، کسانی که به خداوند ایمان آوردند ولی او را به مخلوقات شباهت دادند (تفسیر الفقهاء و تکذیب السفهاء). این‌ها تفسیر درست این آیت استند، که لفظ ایمان را به مفهوم تصدیق به قلب برای مشرکان نسبت نمی‌دهند. تنها دو فرقه به قرائت ظاهری ازین آیت متمسک شدند؛ یکی فرقه «کرامیه» بود که گفتند «ایمان تنها اقرار بر زبان است»، زیرا خداوند در این آیت ایمان را به معنی اقرار بر زبان بکار برده است. دومی، فرقهٔ جهیمیه بودند که گفتند «ایمان تنها شناخت خداوند است»، و گفتند از آنجایی که مشرکان خداوند را می‌شناختند، خداوند برای شان لفظ ایمان را بکار برد. برداشت هر دو فرقه (کرامیه و جهیمیه) ازین آیت نادرست و اشتباه است.

۷. آیات حاکی از اقرار مشرکان، آیات استدلال و رزنده در مقابل مشرکان اند.

بهتر است که آیات ﴿فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾ [یونس: ۳۱]، ﴿لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵] و ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ [المؤمنون: ۸۵] که از سخن مشرکان حکایت دارند بر وجه حجت‌آوری و استدلال با مشرکان فهم گردند، نه بر سبیل گزارش‌دهی از حقیقت آنچه که بر زبان می‌رانند. یعنی، از آنجایی که برهان حق در باب خلقت و پرورش کائنات آشکار و غیر قابل انکارپذیر است، مشرکان بنا بر وضعی که در دلائل خود دارند مجبور می‌شوند و مضطر می‌گردند که تسلیم برهان حق گردند و اقرار ورزند. امام ابونصر زاهد دروازجکی بخاری در «تفسیر زاهدی» یا «لطائف التفسیر» در باب آیت ۳۱ سورهٔ یونس می‌نویسد:

«بیان وحدانیت در قرآن بر وجوه است:

- یکی به معنی سوال است چنانکه گفتیم: ﴿مَنْ يَرْزُقُكُمْ﴾ «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾ [یونس: ۳۱]، ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ [النمل: ۶۲]، ﴿أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا﴾ [النمل: ۶۱]، و نظایره کثیره.
- و دیگر به معنی مثل است: قوله تعالى ﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾ [الروم: ۲۸]، ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ﴾ [النحل: ۷۶].
- و سیوم به معنی خبر دادن است: قوله تعالى ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ﴾ [فاطر: ۹]، ﴿وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ [النحل: ۶۵]، و نظایره.

- و چهارم به معنی تنبیه است: قوله تعالی: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾ [الروم: ۲۵]، ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [الروم: ۲۴]، ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ [الشورى: ۲۹] و نظایره.

و اینجا استفهام است به معنی سوال: کیست که روزی دهد شما را از آسمان و زمین؟ ﴿أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾ [یونس: ۳۱]: یا کیست مالک سمع‌ها و بصرهای شما؟ یعنی آفریده است گوش و چشم‌های شما. ﴿وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾: و کی برون آرد زنده از مرده و مرده از زنده؟ ﴿وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ﴾: و کی تدبیر کند کارها را؟... ﴿فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾: زود بود یا محمد که بگویند مالک این همه الله است، و مقرر آیند بدین! و آنگاه عجز و ضعف بتان معاینه می‌بینند. چون مقرر آمدند ﴿فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾، بگوی شان: آیا نترسید از خدای تعالی که از بعد این اقرار، عاجزی را با قادری شریک گوئید؟! (لطائف التفسیر، ج ۲، ص ۱۲۲۵-۱۲۲۶)

به همین ترتیب، در تفسیر آیت ۲۵ سوره لقمان، امام ابونصر زاهد بخاری می‌گوید:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ [لقمان: ۲۵]: و در این حال که برخوردارى دهم‌شان، حجت وحدانیت بر ایشان لازم کنم، تا اگر بپرسی شان کی آفرید آسمان‌ها و زمین را؟ ﴿لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ هرآینه گویند الله. ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾: بگوی ای محمد، حمد مر خداوند را بر اقرار ایشان! که قوی‌ترین حجتی بر خصم، اقرار وی بود. (لطائف التفسیر، ج ۴، ص ۲۱۴۷)

همچنان، آیات ۸۴-۹۰ سوره المؤمنون را چنین تفسیر می‌کند:

«این بیان وحدانیت است به جهت سوال، و این قسمت بیان مبالغت را و تأکید راست در الزام حجت و مقرر آوردن خصم به حقی حجت... گفت: بگوی شان ای محمد، زمین و ملک وی و آنچه در وی است کراست؟... زود بود که بگویند ملک زمین و نفاذ تصرف در وی خدای راست! بگوی شان: پس پند گیرید که به یگانگی وی مقرر آید؟! ... قوله ﴿بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۰]: این گردش ایشان از حق، نه از جهل و پوشیدگی است بلکه ما آوردیم به ایشان [و] حق را بیان کردیم! ایشان دروغ‌زنان اند. (لطائف التفسیر، ج ۳، ص ۱۸۷۵-۱۸۷۶)

برعلاوه این سه آیت فوق، آیات دیگری نیز در قرآن مجید بر همین منوال استدلال ورزیدن با مشرکان وجود دارند، از آن جمله:

﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيَيْنَ﴾ ﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ﴾ ﴿أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ﴾ ﴿قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ «گفتند: «بتانی را می‌پرستیم، و به خدمت آنها مجاوریم.» گفت: «آیا آنها از شما می‌شنوند هنگامی که به آنها نیایش می‌کنید؟ یا آیا به شما سودی یا زیانی می‌رسانند.» گفتند: «نخیر! بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می‌کردند» [الشعراء: ۷۱-۷۴].

آیت فوق حتی دلالت بر این دارد که در باب الوهیت، مشرکان برخلاف آنچه که علم داشتند اعتقادات قلبی خود را شکل داده بودند. چنانکه از آیت بالا (الشعراء: ۷۴) دانسته می‌شود، علی‌رغم اینکه مشرکان می‌دانستند که بت‌های شان باطل است، ولی بازهم آنها را بحیث معبود تصدیق می‌کردند. به عین ترتیب، علم شان مبنی بر اینکه خالق زمین و آسمان الله متعال است هیچ دلالتی بر اعتقاد، باور یا تصدیق شان ندارد که بتوان آنها را باورمند، معتقد یا مقرر به توحید وصف کرد.

۸: مشرک با مؤمن در هیچ وجهی از وجوه توحید اشتراک داشته نمی‌تواند.

زمانی که ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب مشرکان و بت پرستان مکه را «اقرارورزنده به توحید ربوبیت» وصف می‌کنند، در این حالت مشرکان با مؤمنان در یکی از وجوه توحید - که عبارت از توحید ربوبیت (به زعم ابن تیمیه) است - اشتراک پیدا می‌کنند. چنین سخن از نگاه قرآن مجید مردود است. پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ «خداوند مردی را که به شریکان مختلفی خدمت می‌کند و مردی را که تنها به یک نفر خدمت می‌کند مثال زد: آیا این دو بحیث مثال مساوی اند؟ ستایش مر خدای راست، بلکه بیشترشان نادان اند» [الزمر: ۲۹].

پس شناخت مشرکان مکه از الله متعال قطعاً برابر با شناخت مؤمنان از الله متعال نیست که بتوان مشرکان مکه را با مؤمنان در مفهوم «توحید ربوبیت» مشترک دانست. مثلاً زمانی که ما مجوس و عیسوی را کافر می‌نامیم، مجوس و عیسوی در بعضی از وجوه «کفر» اشتراک پیدا می‌کنند. ولو که عقیده مجوسی و عیسویت در باب الوهیت خیلی متفاوت است، چنانکه مجوس دو آفریننده را ثابت می‌سازند ولی عیسویان یک ذات را مرکب از سه اقنوم (خدایگان سه‌گانه) تعبیر می‌کنند، ولی چون هر دو طایفه منکر خدای یگانه اند در انکارشان از توحید باهم اشتراک پیدا می‌کنند و می‌توان عین کفر را به هر دو طایفه نسبت دهیم.

۹. وصف مشرکان بحیث «اقرارکننده به توحید ربوبیت»، اتهام بر پیامبر وارد می‌کند.

ابن تیمیه می‌گوید که «پیامبر ﷺ با مشرکین جنگید، بلکه لا بد آن‌ها اعتراف می‌کردند که لا إله إلا الله» (مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۰۱)، و ابن عبدالوهاب نیز می‌گوید: «با کافرانی که رسول الله ﷺ قتال کرد کسانی بودند که الله را می‌شناختند و او را تعظیم می‌کردند» (الرسائل الشخصية، ص ۱۲۴).

چنین عقیده و باور در باب مشرکین مکه به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که یا رسول الله ﷺ دروغ گفته باشد یا هم با فرمان الهی مخالفت ورزیده باشد (که هر دو سخن کفر است)، زیرا آنحضرت ﷺ در زمان جنگ با مشرکین گفت:

«أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي نَفْسَهُ وَمَالَهُ، إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ.» (صحيح بخاری: ۲۹۴۶، صحيح مسلم: ۲۱، سنن ترمذی: ۲۶۰۶)

«به من فرمان داده شده تا آنگاه با مردم بجنگم که بگویند «لا إله إلا الله»، هرگاه آن را بر گویند خونشان و دارایی‌شان در پناه می‌ماند، جز حقی که بر آن‌ها باشد، و حساب آن‌ها نزد خداوند متعال است.»

به عبارت دیگر، پیامبر گرامی ﷺ می‌گوید که او تنها با کسانی جنگید که به کلمه توحید باور نداشتند و نمی‌گفتند که هیچ خدایی جز الله نیست، و او قطعاً کسی را نکشت که اقرارکننده به توحید الهی بوده باشد. درحالی که ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب می‌گویند که رسول الله ﷺ کسانی را کشت که اقرارکننده به کلمه توحید لا إله إلا الله بودند. نتیجه سخن آن‌ها اینست که: پیامبر دروغ گفته باشد، یا اینکه مخالفت امر الهی را کرده باشد. درحالی که ما باور داریم که پیامبر گرامی هرگز سخن فریبکارانه نگفته است، و هرگز کسی را که خونس حرام بوده (یعنی، کسانی را که الله متعال را بحیث خالق می‌پذیرفتند و می‌گفتند که خدایی جز الله نیست) نکشته است.

ج. نقد بر توحید الوهیت ابن تیمیه

۱. داخل ساختن «عبادت» در توحید بحیث شرط و رکن اصلی، عقیده خوارج است.

اگر نظریات ابن تیمیه و وهابی‌ها را در باب توحید بخواهم با عبارات ساده‌تر و شفاف‌تر بیان کنم اینست که:

- توحید که عبارت از ایمان به الله متعال است از دو قسمت تشکیل گردیده است: (۱) شناختن الله متعال بحیث خالق و رب و اقرار کردن به آن، که آن را «توحید ربوبیت» می‌نامد، و (۲) عبادت کردن الله متعال بحیث یگانه معبود، که آن را «توحید الوهیت» می‌نامد.
- توحید الوهیت (یعنی عبادت کردن) علتِ فرق گذارنده میان مُشرک و مؤمن است. اگر کسی عبادت را - که عبارت از فرایض نماز، روزه، زکات و غیره است - ترک کند، او دیگر مؤمن گفته نمی‌شود زیرا عامل تفکیک ورزنده میان او و مشرک دیگر وجود ندارد، چون مشرکین «اقرار ورزنده به توحید ربوبیت» بودند و الله را بحیث خالق و رب می‌شناختند.
- توحید/ایمان تنها تصدیق (شهادت دادن) و اقرار به «لا إله إلا الله» نیست، زیرا مشرکان نیز این کلمه را قبول داشتند، بلکه ایمان عمل (عبادت) را نیز شامل می‌شود، طوری که ترک عمل/عبادت منجر به نفی ایمان/توحید می‌گردد.

حالا این نظریه ابن تیمیه در باب توحید (ایمان به الله) را با چهار دسته از آراء که در باب ایمان از صدر اسلام مطرح گردیده مقایسه کنید:

| اهل سنت: | اهل سنت: | اهل سنت: | خوارج |
|--|---|---|---|
| ابومنصور ماتریدی و ابوالحسن اشعری | اکثریت حنفی‌ها و اکثریت اشعری‌ها | مالک، شافعی، و اکثریت اهل حدیث | |
| ایمان تصدیق به قلب است، ولیکن اقرار بر زبان شرط اجرای احکام در دنیا می‌باشد. | ایمان تصدیق به قلب و اقرار بر زبان است. | ایمان تصدیق به قلب، اقرار به زبان، و عمل بر جوارح است، طوری که ایمان بدون عمل و طاعت نیز صحیح است و شخص بنابر ترک طاعت کافر نمی‌گردد. | ایمان تصدیق به قلب، اقرار به زبان، و عمل بر جوارح است، طوری که با ترک عمل و طاعت ایمان زائل شده و شخص کافر می‌گردد. |

ابن تیمیه به وضاحت می‌گوید که توحید الوهیت «فرق گذارنده میان موحدین و مشرکین است» («هُوَ الْفَارِقُ بَيْنَ الْمُوحِدِينَ وَالْمُشْرِكِينَ»، مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۸۰). یعنی، همانگونه که خوارج ترک عمل و طاعت را باعث زوال ایمان می‌دانستند، ابن تیمیه نیز ترک «توحید الوهیت» - یعنی، عبادت - را سبب نفی توحید از مؤمنان می‌داند. این همان تکفیری است که از تکفیر خوارج فرق ندارد.

درحالی که نزد حنفی‌ها و اکثریت شافعی‌ها و مالکی‌ها ترک فرض و عبادت - تا زمانی که شخص ازین فرایض انکار نورزد - کافر نیست بلکه گنهکار می‌باشد. روش ما حنفی‌ها در باب احادیثی چون «إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشَّرْكِ وَالْكَفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ: بین شخص و شرک و کفر، ترک کردن نماز است» (صحیح مسلم: ۸۲) و احادیث دیگری چون «لَا يُؤْمِنُ... الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ: مؤمن نیست آنکه همسایه‌اش از اذیت او در امان نباشد» (صحیح بخاری: ۶۰۱۶)،

این است که اینگونه احادیث آحاد را تنها موجب عمل کردن می‌دانیم نه موجب اعتقاد ورزیدن. استنباط ما از این احادیث اینست که: ترک نماز و آزار همسایه مقتضی ایمان نیستند، و ایمان اقتضاء دارد که حق همسایه مراعات گردد و نماز ادا گردد، نه اینکه این احادیث چنان صرف گردند که شخص با ترک نماز و آزار دادن همسایه از ایمان خارج گردد. در واقع، ترک فرض همسان با ارتکاب گناه کبیره است زیرا هردو به معنی مخالفت امر الهی می‌باشند.

در این مسئله، ما برخلاف خوارج و برخلاف معتزله باور داریم که ایمان در پی ارتکاب گناه کبیره از مؤمنان زائل نمی‌گردد، چنانکه در عقیده طحاویه آمده: «ما هیچ یک از اهل قبله خود را بخاطر گناهی که انجام داده است کافر نمی‌شماریم، تا آنوقت که آن گناه را حلال بنامد». برای دانستن بیشتر دلائل اهل سنت در مقابل خوارج و معتزله، به «رهنمون بسنده در اصول الدین» از امام نورالدین صابونی بخاری - بخش ۶: ایمان و گناهان - مراجعه شود.

۲. حمل کردن «لا إله إلا الله» بر معنی عبادت، و نه بر معنی تصدیق، دچار تناقض می‌گردد.

بر بنیاد نظریه ابن تیمیه از توحید الوهیت، معنی کلمه «لا إله إلا الله» چنین می‌شود که: عبادت نمی‌کنم هیچ معبودی را جز الله. زیرا ابن تیمیه می‌گوید که «مراد از اله قادر بودن بر آفرینش نیست، آنگونه که متکلمین پنداشته اند... بلکه اله حقیقی آنست که مستحق عبادت کردن باشد، زیرا اله [لفظاً] به معنی مألوه [یعنی معبود] است» (مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۰۱). افزون بر آن، ابن تیمیه می‌گوید که محض اقرار کردن - یعنی بر زبان راندن این کلمه - برای اثبات توحید یک مؤمن کفایت نمی‌کند، آنچه که میان او و مشرکان فرق می‌گذارد همانا عبادت کردن در عمل است (بنگرید به: بخش الف این مقاله).

درحالی که به باور امام ابوحنیفه «اصل توحید... آنست که گفته شود ایمان آوردم به خداوند، به فرشتگان وی، به کتاب‌های وی، به پیامبران وی، به زنده شدن پس از مرگ، به اینکه تقدیر خیر و شر از جانب خدای تعالی است، و به اینکه حساب و میزان و بهشت و دوزخ همه حق اند» (الفقه الأكبر)، و به مجردی که شخص به این کلمه اقرار کند و آن را در دل خویش تصدیق کند مؤمن می‌گردد. همین تصدیق و اقرار به این کلمه «فرق‌گذارنده» میان مؤمن و کافر است. این سخنی است که اکثریت مطلق علمای اهل سنت با آن موافقت ورزیدند.

دلیلی که تفسیر ابن تیمیه از کلمه «لا إله إلا الله» دچار تناقض می‌گردد اینست که پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ «اگر در این دو [آسمان و زمین] آفریننده‌ای جز خداوند می‌بود، بی‌گمان [نظام] هردو بهم می‌خورد» [الانبیاء: ۲۲]. این بر وجود و هستی خداوند متعال که خالق و آفریدگار است دلالت دارد. درحالی که اگر تأویل ابن تیمیه پذیرفته شود، یعنی الهه به معبودی که عملاً مورد عبادت و پرستش قرار گیرد حمل گردد، می‌دانیم که خدایان متعددی - هرچند باطل اند و وجود حقیقی ندارند - در همین عصر ما مورد عبادت کافران و مشرکان قرار می‌گیرند ولی نظام جهان تهنوز برهم نخورده است. تناقض در اینگونه تعبیر و تفسیر بدیهی و نمایان است.

تناقض دیگر اینست که اگر کافری به عبادت خداوند پردازد طوری که نماز بخواند و روزه بگیرد بدون اینکه قلبش به الله متعال ایمان آورده باشد، آنگونه که از جاسوس‌های کفار در جوامع اسلامی شنیده ایم و حتی داستان‌های شان در فیلم‌های آمریکایی نیز به تصویر کشانیده شده اند، آیا بحیث موحّد یا اقرارکننده به توحید وصف گردیده می‌توانند یا خیر؟!

۳. اگر اقرار کردن مشرکان حمل بر توحید ربوبیت گردد، چرا عبادت‌های شان نیز حمل بر توحید الوهیت نگردد؟

تناقض دیگری که در تقسیم‌بندی ابن تیمیه از توحید وجود دارد اینست که او محض اقرار مشرکان را در پاسخ به استدلال و حجت الهی - در سوره یونس (آیت ۳۱) و سوره لقمان (آیت ۲۵) - حمل بر «اقرار به توحید ربوبیت»

می‌کند، ولی عین کار را در باب سهمی که مشرکان در قربانی‌ها، نفقه‌ها و خیرات‌های خود برای الله متعال قائل بودند و حج کردن‌های به پروردگار کعبه - که از جمله افعال عبادت محسوب می‌شوند - انجام نمی‌دهد و «توحید الوهیت» را به آن‌ها نسبت نمی‌دهد. خداوند متعال از اینگونه سهمی که برای خداوند در عبادات خود قائل بودند یادآوری می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا﴾ «از آنچه خداوند از کشت و چارپایان آفریده حصه‌ای را به خداوند مقرر داشتند، و مطابق به پندار خویش می‌گفتند: «این برای خداوند است و این برای شریکان ما» [الأنعام: ۱۳۶].

اگر در پاسخ گفته شود که اینچنین عبادت کردن مشرکان به الله متعال ناقص است چون با شریعت برابر نیست، در آنصورت عین استدلال در باب «اقرار شان به توحید ربوبیت» نیز صدق می‌کند. آیا می‌پندارند که مشرکان در اقرار کردن شان به توحید ربوبیت خالص و کامل بودند؟!

د. نقد بر تقسیم‌بندی توحید

۱. آیا تقسیم‌بندی توحید بدعت نیست؟

آیا چنین نیست که ابن تیمیه بر متکلمین حنفی و اشعری می‌تازد و می‌گوید که هیچ یک از سلف نگفته اند که «خداوند جسم نیست» بلکه نفی این سخن خود بدعت است (شرح حدیث النزول، ص ۲۵۸)؟! پس اگر اصل نزد ابن تیمیه چنین باشد که هر سخنی را که سلف نگفته باشد بدعت باشد، آیا تقسیم‌بندی توحید به توحید ربوبیت و توحید الوهیت نیز بدعت نیست؟! آیا کسی از میان سلف «توحید ربوبیت» و «توحید الوهیت» و تفکیک میان این دو، را بکار برده و یادآوری کرده است

اگر نه، پس آن کدام معیار است که بر اساس آن، نفی سخن «خداوند جسم نیست» بدعت تلقی گردد ولی تقسیم‌بندی توحید بدعت تلقی نگردد؟

۲. مشرک مغفور؟!

تناقض دیگر در نظریه ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب اینست که: بنابر تعریف شان از «توحید الوهیت» (یعنی، عبادت و طاعت) و اینکه آن را رکن فرق گذارنده میان مشرک و مؤمن می‌دانند («هُوَ الْفَارِقُ بَيْنَ الْمُؤَحِّدِينَ وَالْمُشْرِكِينَ»، مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۸۰)، اگر شخصی عبادت و طاعت را بجای نیابد مشرک می‌گردد. پس ترک عبادت و ترک طاعت بر اساس سخن ابن تیمیه عین «شُرک» است، زیرا مؤمن تنها در صورتی به مشرک مبدل می‌گردد که شرک جای ایمان و توحید را در او بگیرد.

درحالی‌که در قرآن مجید خداوند متعال وعده مغفرت و آمرزش را به همه گناهان بغیر از شرک داده است، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ «بجز شرک [هر گناهی را] برای هر که بخواهد می‌آمرزد» [النساء: ۴۸]. اگر این آمرزش برای تارک طاعت و تارک عبادت بر نظریه ابن تیمیه حمل گردد، آیت را به تناقض می‌کشاند، زیرا بدان می‌ماند که گفته شود: «خداوند بجز شرک، ترک عبادت را که آن هم شرک است می‌آمرزد». این تناقض آشکار و بدیهی است!

آیا به باور ابن تیمیه ترک عبادت (مانند ترک روزه، ترک زکات...) قابل مغفرت است یا خیر؟ اگر قابل مغفرت باشد، پس ترک این‌ها منجر به مُشْرک گشتن بنده نباید شود، درحالی‌که ابن تیمیه «توحید الوهیت» (عبادت) را مرز میان مؤمن و مشرک قلمداد کرده است.

۳. مقرر به ربوبیت و کافر به الوهیت؟

اگر توحید قابل تقسیم به «توحید ربوبیت» و «توحید الوهیت» باشد، پس باید بتوان در باب هر رکن، اقرار و تکذیب را جداگانه در نظر گرفت. اگر شخصی در هر دو رکن، اقرارکننده باشد، یا در هر دو رکن تکذیب‌کننده باشد، مسئله پیچیدگی ندارد. اما زمانی که شخصی - به زعم وهابی‌ها - در «توحید ربوبیت» اقرارکننده باشد ولی در «توحید الوهیت» تکذیب‌کننده باشد (یعنی، کلمه توحید را تصدیق کند ولی عبادت خداوند را بجا نیاورد)، به باور ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب چنین شخص «مشرک» است.

اما اینگونه تعریف شرک لازم می‌گرداند که ایمان و کفر باهم قابل جمع باشند، آنگونه که ابن عبدالوهاب نیز در «کتاب التوحید» خود می‌گوید: «اجتماع ضدین فی القلب» (صفحه ۲۷۰). درحالی‌که این سخن نه تنها خلاف بدیهیات عقلی است، بلکه خلاف آیات قرآن مجید نیز قرار می‌گیرد. پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ﴾ «اوست که شما را آفریده است، پس بعضی از شما کافر اند و بعضی از شما مؤمن» [التغابن: ۲].

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ «پس هر که خواهد ایمان آرد و هر که خواهد کافر شود» [الکهف: ۲۹].

در این دو آیت، خداوند متعال واضح می‌سازد که بشر تنها به یکی ازین دو گروه تقسیم‌بندی شده می‌تواند: یا کافر است، یا مؤمن است. قسم دیگری میان این دو وجود ندارد؟! به همین سبب، در آیات متعدد، خداوند متعال مشرکان را کافر خوانده است. هر که ادعا کند که شخصی می‌تواند هم کافر باشد و هم مؤمن، پس این شبیه سخن معتزلی‌هاست که می‌گفتند جایگاهی میان کفر و ایمان وجود ندارد (المنزلة بین المنزلتين).

۴. تفکیک منافق از مؤمن

در صورتی که مشرکان در «اقرار به توحید ربوبیت» با مؤمنان اشتراک داشته باشند، پس منافقانی که هم در «توحید ربوبیت» (اقرار) و هم در «توحید الوهیت» (عبادت) با مؤمنان اشتراک دارند، چگونه از مؤمنان تفکیک گردند؟ ابن تیمیه رکن فرق‌گذارنده میان مشرکان و مؤمنان را همانا «توحید الوهیت» تلقی کرده است، درحالی‌که بنابر این رکن هیچ فرقی میان مؤمن و منافق پدید نمی‌آید.

اگر سلفی‌ها و وهابی‌ها بگویند که رکن فرق‌گذارنده میان مؤمن و منافق تنها «تصدیق» است و نه «توحید الوهیت»، پس چگونه بر اساس آیات ﴿فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾ [یونس: ۳۱] و ﴿لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵] استنباط توحید ربوبیت را برای مشرکان می‌کنند درحالی‌که پروردگار متعال تنها از گفتار زبانی شان یاد می‌کند نه از ایمان یا تصدیق شان؟

پرسش دوم اینست که: چرا این رکن فرق‌گذارنده که باید مؤمنان را از سائر طبقات کافران (مشرکان، منافقان، ملحدین، وغیره) تفکیک ببخشد ثابت نیست؟ چه اصل باعث می‌شود که باری «توحید الوهیت» بحیث عامل فرق‌گذارنده تشخیص گردد و باری «تصدیق»؟

جهت وضاحت، ما (حنفی‌ها و اشعری‌ها) مشرکان را قطعاً اقرارکننده و تصدیق‌آورنده به توحید وصف نمی‌کنیم، و عدم تصدیق باعث می‌شود که مشرکان کافر خطاب گردند. به عین ترتیب، همین عدم تصدیق، منافق را نیز از مؤمن تفکیک می‌بخشد.

هـ نکته‌های جانبی

متکلمین مورد خطاب ابن تیمیه، شامل ابوحنیفه می‌شود.

امام ابوحنیفه از جمله اولین کسانی بود که ایمان و توحید را تصدیق و اقرار کردن تعریف کرد، و عمل را از تعریف ایمان بیرون دانست. در کتاب «العالم والمتعلم»، امام ابوحنیفه گفته است:

«خداوند متعال در آیات متعدد در قرآن مجید [ایمان را غیر از عمل گردانیده است. مؤمنان به سبب ایمان شان به خداوند، نماز می‌خوانند و زکات می‌دهند و روزه می‌گیرند و حج می‌گذارند و خداوند را یاد می‌کنند، و چنین نیست که به سبب نماز و زکات و روزه و حج شان به خداوند ایمان آورنده باشند. زیرا آن‌ها نخست ایمان می‌آورند بعداً عمل می‌کنند، پس عمل بر فرایض به سبب ایمان شان به خداوند است، نه اینکه ایمان شان به سبب عمل شان به فرایض باشد. مثال آن مردی است که بلایش دین است؛ او اول به دین‌داری اقرار می‌کند و سپس آن را می‌پردازد. چنین نیست که اول دین را بپردازد و سپس اقرار کند. همچنان، اقرارش به سبب ادا کردن دین نیست، بلکه ادا کردن دین‌اش به سبب اقرارش می‌باشد. یا مثلاً غلامی به سبب اقرار به غلام بودن به خواجگانش، به ایشان خدمت می‌کند، نه اینکه به سبب خدمت کردن به ایشان اقرارورزنده به غلامی باشد. تنها به سبب خدمت کردن نام اقرار به غلامی به او داده نمی‌شود. درحالی که اگر غلام دیگری به غلام بودن اقرارورزنده باشد ولی خدمت [خواجگانش را تا هنوز] نکرده باشد، نام اقرار به غلامی از او زائل نمی‌گردد.» (العالم والمتعلم، ص ۱۲-۱۳)

همین رأی امام ابوحنیفه، بینش مابقی متکلمین اهل سنت - منجمله ابوالحسن اشعری - را تا امروز متأثر ساخت. منظور ابن تیمیه نیز در اعتراضش بر متکلمین دقیقاً همین رأی‌ای بوده که امام ابوحنیفه آن را به معرفی گرفته و متکلمین بعدی از وی پیروی کردند، و آن عبارت از مستثنی قرار دادن و خارج ساختن عمل از تعریف توحید و ایمان است. حتی چکیده مقصود متکلمین را که ابن تیمیه در سه اصل بیان می‌کند (و در بخش الف نقل گردید) بنیاد توحید را در رساله‌های فقه اکبر و عقیده طحاویه - که حاکی از عقیده امام ابوحنیفه اند و مورد اتفاق مابقی اهل سنت قرار گرفتند - فراهم ساخت.

ابن تیمیه همین متکلمین را «اهل اضطراب و شک‌ورزی»، «پیرو هوا»، «قاصر از فهم توحید» و «داخل در باطل مبتدع» وصف کرده است. اگر کسی بپندارد که این گروه مورد اعتراض ابن تیمیه، ابوحنیفه را شامل نمی‌شود از نهایت خوش‌باوری است. چگونه ممکن است که شخصی که همه کسانی را که باورمند به یک رأی باشند مورد ذم قرار داده باشد ولی ما بگوئیم که بیان‌کننده نخستین این رأی نزد این شخص محترم است؟! چنین نگرش پیش ازینکه حسن ظن در حق آن شخص باشد استخفاف و سبک‌بینی در حق طرح‌کننده این رأی است.

تقسیم‌بندی توحید از جانب ابن تیمیه، انگیزه‌دهنده تکفیر ابن عبدالوهاب بود.

تقسیم‌بندی توحید به «توحید ربوبیت» و «توحید الوهیت» زمینه‌ساز فکری برای مشرک‌خواندن‌های ابن عبدالوهاب بود. طوری که ابن عبدالوهاب با استناد بر رأی ابن تیمیه انگاشت که مسلمانان هم‌عصرش بنابر کوتاهی‌شان در «توحید الوهیت» (اعمال عبادات و طاعات) مرتکب شرک گشتند. مهم‌تر اینکه ابن تیمیه با چنین روش تازه توانست

که «عمل بر جوارح» را نه تنها وارد تعریف ایمان سازد، امری که کماکان داشت - بنابر شهرت روزافزون عقیده طحاویه - به باد فراموشی سپرده شود، بلکه «عمل بر جوارح» را رکنِ فرق‌گذارنده میان ایمان و کفر قلمداد کرد. این در واقع، احیای بینش خوارج بود؛ کسانی که ترکِ فرض و ترکِ عبادات را عاملِ زائل‌سازنده ایمان می‌خواندند.

سفیدنماییِ مشرکان و بت‌پرستان مکه از جانب ابن عبدالوهاب:

ابن عبدالوهاب بارها در رساله‌هایش فهمِ مشرکان مکه را از کلمه توحید بهتر از مسلمانان هم‌عصرش خطاب می‌کند، و زمانی که از عقیده مشرکان عرب یاد می‌کند می‌گوید که آن‌ها ملائک را شفیع‌های شان به درگاه الله متعال (بنابر آیت ۱۸ سوره یونس) می‌پنداشتند، درحالی که او اکثراً از بت‌ها و معبودان باطلی که مشرکان آن‌ها را بحیث خدایان خود می‌گرفتند و در ذم و نکوهش آن‌ها ده‌ها آیت در قرآن مجید آمده (که بخاطر طولانی نگشتن مقاله، آن آیات را ذکر نکرده‌ام) و اینکه بت‌هایی را بحیث دختران خداوند تراشیده بودند یاد نمی‌کند. این سفیدنماییِ مشرکان مکه از جانب ابن عبدالوهاب با این هدف و انگیزه بوده که او بتواند مسلمانان هم‌عصرش را در یک ردیف با مشرکان قرار دهد، بلکه چند قدمی فراتر هم بگذارد و بگوید: «بی‌گمان ابوجهل و کسانی که همراهی او بودند مراد پیامبر ﷺ را هنگامی که به مردم فرمود «بگوئید لا اله الا الله» خوب می‌دانستند. خداوند کسانی را که [حتی] از ابوجهل کمتر درباره اصل اسلام می‌دانند زشت گرداند» (کتاب التوحید، ص ۱۸۵).

وضاحت در باب کاربرد و معانی الوهیت و ربوبیت نزد متکلمین و مفسرین اهل سنت.

متکلمین و مفسرین حنفی الفاظ الوهیت و ربوبیت را از دیرزمان بکار می‌بردند. امام ابومنصور ماتریدی در تفسیر «تأویلات القرآن» یا «تأویلات أهل السنه»، بارها از الوهیت و ربوبیت خداوند متعال یاد می‌کند. نزد او و سایر متکلمین و مفسرین ما، الوهیت به مفهومی بکار می‌رود که این تیمیه به آن ربوبیت را بکار می‌برد. یعنی ما الوهیت را برای صفات خلقت، تکوین، آفرینش و وحدانیت الهی بکار می‌بریم، و ربوبیت را برای صفات فعلی او چون روزی دادن، پرورش دادن، و رحمت کردن بکار می‌بریم. اما آنچه که از جانب ابن تیمیه کار تازه و جدید بوده، تقسیم‌بندی توحید به دو یا سه نوع می‌باشد. در این مقاله، اصطلاحات «توحید ربوبیت» و «توحید الوهیت» را بر اساس تعریف ابن تیمیه بکار برده‌ام.

به قلم: محمد عمر جويا

Bayyinat.org

مراجع:

- ابوحنيفة، نعمان بن ثابت: «الفقه الأكبر» به رواية حماد بن ابوحنيفة، در «الفقه الأكبر ويليهِ وصية أبي حنيفة لأصحابه»، تصحيح ابوشعبه سنبادى. نشر مجازى.
- ابوحنيفة و ابومقاتل سمرقندى: «العالم والمتعلم». در: «العالم والمتعلم ويليهِ رسالة أبي حنيفة ألى عثمان البتي»، تصحيح محمد زاهد كوثرى. ١٣٦٨ هـ.
- ابن تيمية: «مجموع الفتاوى». به تصحيح عبدالرحمن بن محمد بن قاسم. وزارة الشؤون الإسلامية والدعوة والإرشاد السعودية، ١٤٢٥ هـ.
- ابن تيمية: «منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية». تصحيح محمد رشاد سالم. جامعة الإمام محمد بن سعود: ١٤٠٦ هـ.
- ابن تيمية: «شرح حديث النزول». تصحيح محمد بن عبدالرحمن الخميس. دارالعاصمة: ١٤١٤ هـ.
- ابن عبدالوهاب: «كتاب التوحيد، الذى هو حق الله على العبد». تصحيح دغش بن شبيب العجمى. نشرات وزارت اوقاف و شؤون اسلامى دولت قطر. مكتبة أهل الأثر للنشر والتوزيع. الكويت: ١٤٣٥ هـ.
- ابن عبدالوهاب: «الرسائل الشخصية». در: «مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب: مجلد ٧»، تصحيح صالح بن فوزان و محمد صالح العقيلي. جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية. ١٩٧٦ م.
- بيضاوى، قاضى عبدالله: «أنوار التنزيل وأسرار التأويل». Altafsir.com.
- زاهد، ابونصر احمد درواجكى: «لطائف التفسير». تصحيح سعيدة كمائى فرد. مؤسسه پژوهشى ميراث مكتوب. تهران: ١٣٩٨.
- سرخسى، ابوبكر (شمس الأئمه): «شرح السير الكبير». ناشر: الشركة الشرقية للإعلانات. ١٩٧١ م.
- سمرقندى، ابوالليث: «تفسير بحر العلوم». Altafsir.com.
- صابونى، نورالدين احمد بخارى: «رهنمون بسنده در اصول الدين: ترجمه كتاب هاى الكفايه و البدايه». مترجم محمد عمر جويبا. انتشارات سعيد، كابل: ١٤٠٢.
- غزنوى، ابوالفتح عبدالصمد: «تفسير الفقهاء وتكذيب السفهاء». رساله ماسترى. تصحيح سميه بنت ياسين السقاف. جامعة أم القرى: ٢٠١٨ م.
- ماتريدى، ابو منصور: «كتاب التوحيد». تصحيح احمد سعد الدمهورى. مكتبة الغانم: ٢٠٢٣ م.
- ماتريدى، ابو منصور. «تأويلات القرآن». تصحيح احمد وانلى اوغلى و محمد معصوم وانلى اوغلى. دار الميزان. استانبول: ٢٠٠٧ م.
- نسفى، ابوحفص عمر (نجم الدين): «التيسير في التفسير». تصحيح ماهر اديب حبوش. دار اللباب. استانبول: ٢٠١٩ م.